

فرزندان و نوادگان یزدگرد سوم در چین

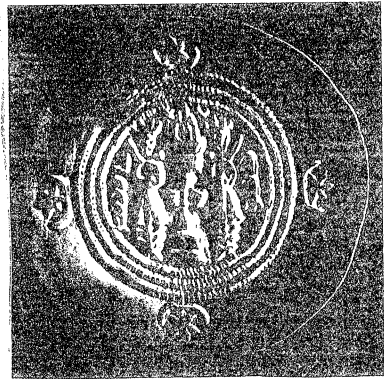
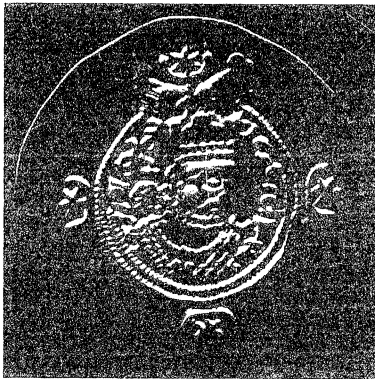
منابعی که درباره حکومت آخرین شاهنشاه ساسانی یعنی یزدگرد سوم در دست داریم تمام بر پایه منابع ساسانی و به خصوص روایاتی است که تاریخ نگاران مسلمان دو یا سه قرن بعد از فروپاشی آن سلسله درباره وی نوشته اند. از این رو آنچه بر یزدگرد سوم و خاندان او پس از دوران پادشاهی اش گذشته است به تنهایی بر اساس این منابع نمی تواند آگاه کننده باشد. مهمترین منبع برای حکومت یزدگرد سوم تاریخ طبری می باشد که بیشتر متوجه فتوحات اعراب مسلمان در آن زمان است. طبری درباره یزدگرد سوم می نویسد که در زمان برادرکشی شیرویه، او در استخر پنهان شده بود و در سال ۶۳۲ میلادی در آتشکده آنهایتا تاجگذاری کرد^۱. یزدگرد در زمان به تخت نشستن بیش از ۱۵ یا ۱۶ سال نداشت. چهار سال بعد، جنگ قادسیه و چند سال بعد از آن جنگ نهاوند، باعث شکست کامل ساسانیان در ایران شهر شد.

در زمانی که گروهی از ایرانیان در مقابل اعراب در نواحی مختلف ایستادگی می کردند و کم کم معلوم می شد که دیگر نمی توان با مهاجمین جنگید، مدارکی وجود دارد که نشان می دهد خاندان ساسان همراه با گروه کثیری از ایرانیان به چین رفتند و با کمک فغفور چین برای آزاد کردن ایران شهر سعی نمودند.

یزدگرد سوم در سال ۶۵۱ در شرق ایران کشته شد. کشته شدن او به صورت داستانی بازگو شده است که توسط آسیابانی به قتل رسید. اما به نظر می رسد که روایت ثعالبی در این که سواران ماهویه به دستور او این شاه را یافتند و یزدگرد را در همان جا با طناب خفه کردند موثق تر می نماید^۲. اما وی قبل از این فاجعه سعی بسیار کرد تا با کمک فغفور چین

وقوای تازه، ایران را آزاد سازد. از این زمان است که منابع چینی، به خصوص تاریخهای تانگ به ما در این باره کمک می کنند. دو کتاب تاریخی مهم وجود دارد که یکی «تاریخ جدید تانگ» است و دیگری «تاریخ قدیم تانگ». با این که این دو کتاب با یکدیگر تفاوتی دارند، روایت آزاد ساختن ایران شهر در آن وجود دارد. این متون را شاوانز نزدیک به یک قرن پیش به زبان فرانسه ترجمه کرده است. به علاوه مدارک جدیدتری توسط تاریخ دانان چینی ارائه شده است که به اطلاعات ما در این مورد می افزاید. همچنین چین شناس ایتالیایی، فرته مطالعات گرانبهای درباره تاریخ این دوره ارائه داده است که به آن توجه خواهیم کرد.

یزدگرد (issu-ssu/i-ssu-hou) در سال ۶۳۸ یک گروه را به رهبری mo-se-pan (مرزبان) به چین فرستاد تا از آن دولت کمک بگیرد.^۳ فرته نشان داده است که تاریخ این سفر باید ۶۴۷ باشد؛ ولی قبل از آن زمان نیز، در سال ۶۳۹، یزدگرد گروه دیگری را به آن جا فرستاده بوده است. در میان این گروه دو پسر و سه دختر یزدگرد نیز بودند. در سال ۶۵۸ پیروز (Pi ru-szu) یکی از پسران یزدگرد از فنفور چین به نام گازنگ (۶۴۹-۶۸۳) کمک خواست. پیروز توانست با کمک چینیان در سال ۶۵۸ دولت پارسی (po-szu) (ایرانی) را با پایتخت زرنگ (chi-ling) به وجود بیاورد.^۵ این فرصت برای حکومت پیروز همزمان بود با خیر آزاد شدن سیستان از زیر سلطه اعراب. بین سالهای ۶۵۸ و ۶۶۳ حکومت دوم ساسانی در سیستان برپا شد.^۱ شاید به همین دلیل است که سکه های بسیاری از یزدگرد برای سال بیستم پادشاهی وی (۶۵۰/۶۵۱) با ضرب



سکه یزدگرد سوم، ضرب سیستان، سال ۲۰ پادشاهی او (از اینترنت، سایت Sasanian Empire)

سیستان وجود دارد که به نظر سکه شناسان پس از سال ۶۵۱ و مرگ یزدگرد ضرب شده اند. این امر ممکن است به آن معنی باشد که پیروز همچنان سکه های ساسانی را به نام پدرش ضرب می کرده است و این، خود نمودار حقانیت آن خاندان و حکومت پیروز در شرق ایران شهر بوده است.

طبق منابع چینی، فغفور گازنگ در ۱۴ فوریه سال ۶۶۳ پیروز را [به عنوان] حاکم منصوب کرد،^۷ اما پیروز در سال ۶۷۳/۶۷۴ دوباره به دربار فغفور رفت که این موضوع نشان دهنده شکست او از اعراب می باشد. آیا بین سالهای ۶۵۸ تا ۶۷۳ او هنوز با اعراب در جنگ بوده است؟ فقط در سال ۶۷۳/۶۷۴ بود که پیروز، سیستان و دومین پادشاهی ساسانی را از دست داد، چون طبق منابع چینی وی از ۲۴ ژوئن ۶۷۳ تا ۱۱ فوریه ۶۷۴ در پایتخت فغفور حضور داشته است ولی او بار دیگر به غرب بازگشت و در سال بعد در ۱۷ ژوئن ۶۷۵ برای آخرین بار به دربار چین آمد.^۸ او توسط گازنگ لقب (you wuwei jiangjun) «ژنرال گارد جنگی راست» را گرفت که یکی از ۱۶ لقبی بود که در کاخ سلطنتی چین برای بزرگان از آن استفاده می شد. او در سال ۶۷۷ دستور داد یک معبد به نام Bosi-si «معبد پارسی» (پارسیگ Bosi) در شینجان بسازند. پیروز در سال ۶۷۸/۶۷۹ درگذشت.^۹ در صفحات بعد از «معبد پارسی» سخن خواهیم گفت. اما خاندان ساسان آرزوی خود را برای آزاد ساختن ایران از دست اعراب از دست نداد. به توصیه ژنرال چینی پی ژینگجین (Pei Xingjian) به فغفور، پسر پیروز به نام نرسه (ni-nie-che) در تبعید بر تخت شاهنشاهی ایران نشست.^{۱۰} کریستنسن به اشتباه یا بدون توجه به منابع چینی این تاریخ را ۶۷۲ میلادی تخمین زده است، ولی فرته آن تاریخ را به تازگی تصحیح کرده است.^{۱۱} در این جا باید گفت که منابع ایرانی نیز سلطنت پیروز را به یاد داشته اند. او در بخش هیجدهم بندهش چنین یاد شده است:

«پسر یزدگرد به هندوستان شد، سپاه و گند آورد، پیش

از آمدن به خراسان درگذشت، آن سپاه و گند بیاشت».^{۱۲}

در این جا مقصود از «هندوستان» به طور حتم تخارستان و آسیای میانه امروزی می باشد. چون بنا به گفته بیرونی ساکنین زرتشتی سغد بر این باور بودند که پنج آب و شمال آن و کوههایش یعنی هندوکش به عنوان هند / سند شناسایی می شده است.^{۱۳} پسر یزدگرد در چین دفن شد ولی تا امروز مجسمه او که - به مانند دیگر مجسمه ها در این محل - بدون سر است در جلو آرامگاه گازنگ وجود دارد و در پشت آن مجسمه این کتیبه نوشته شده است:

you xiaowei da jiangiun jlan Bosi dudu Bosi wang Bilusi

« پیروز، شاه پارس (ایران) ژنرال بزرگ
گارد جنگی راست و سپهبد پارس (ایران) »^{۱۴}



تصویر مجسمه های بی سر در آرامگاه گازنگ، امپراطور چین در شیانلینگ Qianling

با توجه به این موضوع باید گفت که نظر زنده یاد مهرداد بهار در یادداشتهايش بر بندهش دربارهٔ پیروز که «مدارک تاریخی از گریز او به چین حکایت می کند و ظاهراً کوششی هم برای بازگشت نکرد و عمری به خصب عیش در چین به سر برد» نادرست می باشد.^{۱۵}

پسر پیروز، نرسه، نیز به نوبهٔ خود در سال ۶۷۹ همراه گروهی سرباز برای آزاد ساختن ایران شهر به غرب رفت و در تخارستان به مدت ۳۰ سال با اعراب جنگید. در سال ۷۰۸/۷۰۹ به پایتخت چین بازگشت^{۱۶} و عنوان ژنرال گارد چپ (zuo tunwei jiangiun) را دریافت کرد.^{۱۷} مجسمهٔ او نیز در همان جایی که مجسمهٔ پدرش هست وجود دارد. او با نام نرسه Manmei خدای da shouing پارس مشخص

شده است.^{۱۸} اعراب در سال ۷۰۵ بلخ، در سال ۷۰۹ بخارا، و در سال ۷۱۳ سمرقند و فراغنه را تسخیر کردند و پس از آن به پامیر و کشگر راه یافتند و با فرستادن نامه ای از فغفور چین، خواستند تسلیم شود.^{۱۹}

اما تا زمانی که نرسه در شرق بود اعراب نتوانستند این مناطق را تسخیر کنند و این نشانه قدرت او و جنگهای سخت و ایستادگی ایرانیان در شرق در مقابل اعراب است.

اما باید به یاد داشت که شخص دیگری نیز وجود داشته است که از او در منابع چینی با نام Aluohan یاد شده که در سال ۷۱۰ در گذشته و عنوان «ژنرال گارد راست» را داشته است، در صورتی که پیروز نیز همین عنوان را داشت. در این جاست که به این مهم پی می بریم که هر دو باید از خاندان سلطنتی باشند و نظریه فوته درباره این که نام او وهرام / بهرام می باشد صحیح به نظر می رسد.^{۲۰} دو کار مهم او بنا به منابع چینی تماسهای او با امپراطوری روم شرقی و نیز ساختن یک بنای مهم در چین می باشد. فغفور چین او را بین سالهای ۶۵۶ و ۶۶۰ به غرب فرستاده بود تا سعی در بازپس گرفتن ایرانشهر از اعراب کند. این کار او در بندهش به این صورت عنوان شده است :

و چون رومیان رسند و یک سال پادشاهی کنند، آن هنگام، از سوی کابلستان یکی آید که بدوفره از دوده بنان است و (او را) کی بهرام خوانند. همه مردم با او باز شوند و به هندوستان و نیز روم و ترکستان، همه سویی پادشایی کند. همه بدگروشان را بردارد، دین زرتشت را برپا دارد.^{۲۱}

آیا در این متن نمی توان رفت و آمد دیپلماتیک بهرام را مشاهده کرد؟ در کتاب پهلوی زند بهمن یسن، زمانی که از «بهرام ورجاوند» گفتگو می شود، سخن از یک فرد خیالی نیست که در آینده به نجات ایرانشهر خواهد آمد، بلکه منظور، بهرام، فرزند یزدگرد سوم است.^{۲۲} این موضوع به خوبی با نگاه به فصل ۷ متن زند بهمن یسن مشخص می شود:

«و او پادشاهی که در دین به نام بهرام ورجاوند خوانند، زاده شود...

هنگامی که آن پادشاه سی ساله باشد... با سپاه و درفش بی شمار

سپاه هندی و چینی، درفش بر گرفته... پادشاهی به (آن) کی رسد...».^{۲۳}

پس به نظر می رسد که او سعی در آزاد ساختن ایرانشهر کرده و ایرانیان به انتظار

باز آمدن او، آرزوی خود را در شعری به پهلوی به این صورت بیان کردند:

«کی بود که پیکی آید از هندوستان

کآمد آن شاه بهرام از دوده کیان

کش پیل هست هزار بر سران هست پیلبان

کارآسته درفش دارد به آیین خسروان
 که پیش لشکر برند سپاهسالاران
 مردی گسیل باید کردن زیرک ترگمان
 که شود بگوید به هندویان
 که ما چه دیدیم از دست تازیان
 بر یک گروه دین نزار کردند بیوژدند شاهان
 شاه ما و هر که ایر بود ایشان
 چو دیودین دارند چون سگ خورند نان
 بستند پادشاهی از خسروان
 نه با هنر نه به مردی
 بل به افسوس و ریشخندی
 بستند به ستم از مردمان
 زن و خواسته گاه شیرین باغ بوستان
 گزیت برنهادند بیختند بر سران
 باج بی پایان خواستند ساک گران
 بنگر که چند بد افکند آن دُروج به این جهان
 که نیست بدتر از وی اندر این جهان
 از ما بیامد آن
 شاه بهرام ورجاوند از دوده کیان
 پس بیاوریم کین تازیان
 چون رستم کآورد صد کین سیاوشان
 مزگت ها فروهلیم بنشانیم آتشان
 بتخانه ها بکنیم و پاک کنیم از جهان
 تا نابودشوند دُروج زادگان از این جهان»^{۲۴}

در این جا نیز منظور همان بهرام فرزند یزدگرد است که با بهرام مذکور که در ادبیات
 آخر الزمانی زرتشتیان آمیخته شده است، با این که بهرام نتوانست کاری را که ایرانیان در
 آرزوی آن بودند انجام دهد. فرزند او که طبق کتیبه چینی Juluo که هر ماتا او را به درستی
 «خسرو» خوانده، کار پدر را ادامه داد.^{۲۵}

منابع دیگر نیز این روایت را تأیید می کنند که شخصی که به نام خسرو در ارتش

خاقان ترکستان در سال ۷۲۸/۷۲۹ با اعراب می جنگید، نوۀ یزدگرد بوده است. او نیز در سال ۷۳۰/۷۳۱ به پایتخت چین رفت. در آن زمان عده زیادی از ایرانیان در آسیای میانه و چین ماندند و چند کتیبه در آن جا به جا گذاشتند. این بود پایان کار خاندان ساسان. ولی باید توجه داشت که این خاندان حدود یک صد سال برای آزاد ساختن ایران شهر جنگید. اما گفته شد که پیروز در سال ۶۷۷ دست به ساختن معبدی زد که منابع چینی آن را «معبد پارسی» می خوانند. قبل از او نیز یزدگرد چندین بار گروهی را به چین فرستاده بود و معابدی نیز در چین برپا شده بود. نویسندگان بر این باورند که این معابد آتشکده های زرتشتی بوده است. ولی این باور اشتباه به نظر می رسد. زیرا در تمام اعلامیه هایی که مذهب مسیحیت را در چین آزاد و قانونی می شمارد، کلمه Bosi-jiing و معبد را Bosu-si می خواند.^{۲۱} در سال ۶۴۷ اولین نماینده یزدگرد به نام Alopen که مسیحی بود درخواست به رسمیت شناختن مذهب مسیحیت را در چین کرده بود. جالب توجه است که این معبد، «پارسی» نام گذاشته شده بوده است، و به گفته فرته انگار «پارسی» با مذهب مسیحیت ربط داشته یا به چشم چینیان این چنین بوده است.^{۲۷} چرا یزدگرد درخواست ساختن یک معبد مسیحی کرده است؟ احتمال دارد که خاندان ساسان و عده ای از بزرگان به این مذهب گرویده بوده اند.^{۲۸} آیا ممکن است این دلیلی باشد بر به رسمیت نشناختن یزدگرد در بعضی از نقاط ایران، و حرکت او به سوی شرق؟ ما مدارک متعددی درباره گرویدن خاندان شاهی و بزرگان ساسانی به مذهب مسیحیت از قرن پنجم تا هفتم میلادی در دست داریم که به صورت کتابهای مربوط به شهیدان بر جا مانده است. اما در کتیبه های دوزبانه ای که بر روی استودان در چین وجود دارد به نام شخصی، ماهشی نام که دختر پهلماسپ از قبیله سورن بوده و سال درگذشت او به سال یزدگردی و چینی داده شده است بر می خوریم. او در ۲۶ سالگی درگذشته و گفته شده است که درخواست او این بوده است که جای او در کنار اهورمزدا و امشاسپندان باشد.^{۲۹} سال درگذشت او ۸۷۴ و نشان دهنده اقامت خاندان بزرگ ایرانی در چین است، و این نشان می دهد که ایرانیان مسیحی و زرتشتی در کنار هم در چین می زیستند.

در پایان می توان از این بررسی چند نتیجه به دست آورد. اول این که نباید تصور کرد که خاندان ساسان و ایرانیان پس از حمله اعراب از ایران شهر دفاع نکردند و آن را به آسانی رها کردند. نه تنها یزدگرد، بلکه پسرانش پیروز و بهرام به سختی با اعراب جنگیدند. سپس نرسه فرزند پیروز، و خسرو به کارزار اعراب رفتند. با این که برای مدتی در قرن هفتم میلادی ساسانیان در سیستان حکومت کردند، سرانجام اعراب بر آنها پیروز

شدند. موضوع دیگری که در این جا به نظر می رسد این است که با این که ایرانیان به سختی با اعراب جنگیدند چرا مهاجمین توانستند ساسانیان را شکست دهند؟ این شکستها معمولاً به خاطر ضعف اجتماعی جامعه ساسانی دانسته شده است، ولی این باور کاملاً اشتباه است چون نه تنها اعراب توانستند ایرانشهر را شکست دهند بلکه در سال ۷۵۱ چینیان را نیز شکست سختی دادند و آسیای میانه را به تصرف خود درآوردند. هراکلیوس / هرقل امپراطور روم نیز تمام سوریه، فلسطین، مصر و قسمتی از آناتولی را به اعراب باخت. پس باید دلیل شکست ایرانیان، چینیان، و رومیان را در امر دیگری جست. به نظر من استفاده از تکنولوژی رومی مانند منجنیق، و سوار نظام سریع و سبک عرب می توانست سوار نظام سنگین و کند ساسانی را به راحتی شکست دهد و همین کار را نیز انجام دادند. نکته آخر مسأله رواج مسیحیت در ایران است. مدارک چینی نشان می دهد که اکثر ایرانیان در چین مسیحی بودند و یزدگرد و فرزندان او نیز معابد / کلیسای مسیحی در چین برپا کردند. دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، فولرتن

یادداشتها:

- ۱- تئودور نولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران، ۱۳۷۸، ص ۴۱۶-۴۱۷.
- ۲- تاریخ نعالی، ص ۲۷۶.
- ۳- E. Chavannes. *Documents sur les Tou- kive Occidentaux*, Paris, 1941, p. 172. F. S. Drake, "Mohammedanism in T'ang Dynasty," *Monumenta Serica*, vol. viii, 1943, p.6.
- ۴- A. Forte, "The Edict of 638 Allowing the Diffusion of Christianity," in P. Polliot, *L'Inscription Nestorienne de Si-ngan-fou*, edited with Supplements by A, Forte, Paris, 1996, pp. 361-362.
- ۵- Chavannes, p. 279.
- ۶- J. Harmatta, "Sino-Iranica," *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*, vol. xix, 1971, p. 141.
- ۷- Chavannes, p. 172.
- ۸- A. Forte, "On the So-Called Abraham from Persia," in P. Pelliot, *L'Inscription Nestorienne de Si-ngan-fou*, edited with Supplements by A, Forte, Paris, 1996, p. 403.
- ۹- Chavannes, p. 172.
- ۱۰- Ibid, p. 172.
- ۱۱- Forte, "On the So-Called," p. 403.
- ۱۲- بندش، فصل ۱۸، ترجمه مهرداد بهار، توس، ص ۱۴۱.
- ۱۳- Sachau, 1910, vol. 1, pp. 260-261.
- ۱۴- برای ترجمه دوباره و آوانویسی مدیون همکارم دکتر لای چن سون استاد تاریخ آسیای شرقی در دانشگاه فولرتن هستم.

1986.

۱۵- بند هش، ترجمهٔ مهرداد بهار، توس، ص ۱۹۵.

۱۶- Chavannes, p. 173, 258 .

۱۷- Forte, p. 405 .

۱۸- Ibid, p. 404 .

۱۹- Drake, p. 8 .

A. Forte, "On the Original Name of Aluohan," p. 411 -۲۰.

۲۱- بند هش، ترجمهٔ مهرداد بهار، توس، ص ۱۴۱.

C. Cereti, "Again on Wahram i Warzawand," *La Persia el'Asia Centrale da Alessandro al X Secolo*, Roma, 1996, p. 636. -۲۲

۲۳- زند یهمن یسن، ترجمهٔ محمد تقی راشد محصل، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۳.

۲۴- آمدن شاه بهرام ورجاوند، ترجمهٔ بیژن غیبی، بیلفلد، ۱۳۷۰، ص ۸.

۲۵- Harmatta, p. 144; Forte, pp. 413-414 .

۲۶- Forte, "Edict of 638," pp. 353-355 .

۲۷- Forte, p. 363 .

۲۸- از قرون پنجم تا هفتم میلادی شهید نامه هایی دربارهٔ خاندان نجیای زرتشتی وجود دارد که بیشتر آنها دربارهٔ زنان است مانند شیرین در قرن ششم، گلین دخت در قرن ششم، و کریستا در قرن هفتم.

S. Brock, "Persian Martyrs," *Holly Women of Syrian Orient*, 1998, pp. 63-99.

۲۹- Harmatta, p. 125 .